

درسنا بیشتر استنبدا



«زهار که متهور را از نزدیکی خطر آگاه کنی، زیرا با آگاه کردن او، او را به سمت پرتگاه خواهی راند.»
«سروده های زرتشت»

سیطره ی سایه ها

ما گرفتار دشمنی هستیم که خود، او را نمی شناسیم. گاهی احساس می کنیم که سایه ای در تاریکی ها گستاخی ما را می باید و نگران می شویم که مبادا جسارت کردن کار دست ما بدهد و در دسر درست کند. ما همیشه نگران هستیم و این نگرانی مهمترین ابزار پیشگیری از عدم همکاری با صاحب منصبان است.

«با این همه قرون وسطای ساده و زودباور ، برای گرفتن اقرارهایی که می خواست به روش های تالیبار و دیدنی:سه پایه شکنجه، چرخ، تخت میخی، تیر فرو کردن به مقعد، آتش ذغال و چیزهای دیگر توسل می می جست. به عکس در قرن بیستم، در سایه پیشرفت های پزشکی و تجربه گسترده و اهمال ناپذیر در زمینه زندان دریافته شد که فراهم آوری چنین وسایل نیرومندی ، زائد است و حتی دست و پاگیر…در دوران مدرن با اینکه «کیفر شرعی» به عنوان روش معمول در محاکمات قرون وسطا، جای خود را به «کیفر عام» می دهد ولی مبنای صدور حکم در این نظام قضایی غیرمنصفانه، اعتراف خود آگاهانه ی منم است که در برابر عده «آزادی و «رفاه» میادرت به اقرار به جنایت شیطانی خود می کند و این روش به شیوه اصلی اداره جامعه مبدل می شود که افراد را بدون اعمال خشونت فیزیکی به همکاری وادار می کند و با ابزار بازدارنده ای چون زندان و تعزیر، سکوت آنان را تداوم می بخشد. کوشش زیادی برای ترسیم جامعه ای تزویر زده که با تردستی، سعی در پنهان کردن سیمای واقعی خویش دارد لازم نیست. ما همه روزه در خیابان و رفت و آمدهایی که به منظور امرار معاش جریان دارد از زبان چنین کشورهایی خواهیم شنید که «جامعه به فقر انحطاط سقوط می کند، تباهی کامل روحی نزدیک می شود، همچنین نابودی جسمانی که به زودی همچون شعله های آتش، زبانه خواهد کشید و ما و فرزندانمان را در کام خود خواهد بلعد و ما همچنان مانند گذشته لبخند می زیم و تنه تنه می کنیم؛ جلطور می شود جلوشان را گرفت؟ آخر ما خیلی ضعیفیم! ولی ما چنان یکسره چهره انسانی خود را برای جایی نزدیک یک آخو، هر چند تنگ و موقت با تمام اصول اخلاقی و روح و روان خود و اقبال آیندگان احتمالی خویش می فروشیم و فقط درصدد حفظ زندگی خود هستیم. در وجودمان ذره ای مقاومت و کمترین نشانه ای از غرور و نشاط زندگی باقی نگذاشته ایم.»

چراغ ها خاموش نمی شوند

در دوران سده های میانه، جهت جلوگیری از دسترسی رعایا به اطلاعاتی که برای آنها «مضر» تشخیص داده می شد دیوان عالی تفتیش عقاید تشکیل شد و از جمله در سال ۱۵۳۱ میلادی ،ملکه هند به کاسا—دکنتراسیون سویل نوشت:«من این اطلاع داده اند که تعدادی کتاب به زبان اسپانیایی درباره داستان های بیپوده و کفر آمیز مانند آدودی دوگل و نظایر آن وارد هند غربی می شوند که آموزش بدی برای بومیان است و صلاح نیست آنها چنین کتاب هایی را بخوانند. بنابراین من به شما امر می کنم وارد کردن کتاب های کفر آمیز را توسط هر کس که باشد ممنوع کنید و اجازه ندهید کتاب هایی که با مذهب مسیحی و برهیز کاری بومیان و سایرین رابطه ای دارد مورد مطالعه آنان قرار گیرد.»اما فرارسیدن عصر نوزایی حرکتی آغاز شد که ایده شک، نقد و بحران در متن آن جای دارد و از همین بحران است که نگرش تازه انسان مدرن به جهان و خودش زاده می شود، نگرشی که ایده منظم کننده مدرنیته است. در عصر مدرن، موضع انسان تغییر کرده است و آدمی جویای سروری و مالکی طبیعت است؛ سوژه مدرن دست به نوسازی خود می زند. این عقلانی سازی بر مبنای عقیده د کارت و فیزیک گالیله به قلم، فلسفه و سیاست گسترش می یابد. ولی شاید وجه اساسی تکنولوژی در اندیشه مار کس ویر خلاصه می شود که تکنولوژی، اوهام انسان را زایل و افسون قصه های کهن را در او از میان می برد ویی تردید مهم ترین وجه آن شکل گیری فرد است. اگرچه بنیاد نهادن حکومت جمهوری به دولت شهرهای رم و یونان بازمی گردد ولی اندیشه جمهوری مدرن را نیکولو ماکیاولی بنیاد نهاد. وی در کتاب گفتارهای می نویسد: «همه کسانی که می خواهند تغییری در حکومت جمهوری، پدید آورند، باید با نهایت دقت بررسی کنند که آن جمهوری در چه وضعی است و بر این اساس، دشواری اقدام خود را درک کنند؛ زیرا به همان اندازه که اعطای آزادی به مردمی که می خواهند برده بمانند دشوار و خطرناک است، به همان اندازه کوشش برای برده کردن افرادی که می خواهند آزاد باشند دشوار است.» در همین زمینه، اصلی که به عنوان یکی از مسلمات دمو کراسی پذیرفته شده است توصیه به روشنگری و شکستن سنت «ارزادانی انحصاری» در عرصه عمومی است. در جامعه اطلاعاتی، توقع شفافیت داشتن از زمامداران جزء مطالبه های اصلی دمو کراتیک است. به گفته ژان ماری گنو «شفافیت به شهروندان قدرت می دهد که به موازات توزیع قدرت، نظارت را توزیع کنند. شفافیت در همه دمو کراسی های بزرگ پیشرفت می کند و پیشرفت هایش به اندازه همان عقب نشینی خود کامگی که از ادانی اجازه می دهد، مایه قدردانی است. تمامی قدرت و هربخش قدرت باید در معرض روشنایی منظره عمومی و انتقاد قرار بگیرد.»



آن قدر خودمان به خودمان دروغ می گوئیم که تظاهر و فریبکاری به سرت ما تبدیل می شود و حتی امر به خودمان مشتبه می شود. سولژنیستین در نامه تاریخی خود به رهبران اتحاد پوшали جماهیر شوروی نوشت: «تزویر الزامی و عمومی و اجباری، به مراتب بیش از مشکلات معاش و نبود آزادی های فردی بر روح جامعه سنگینی می کند. کل این زرادخانه دروغ و فریب که برای پایدار ماندن دولت ضرورتی ندارد باجی است که به ایدئولوژی می دهیم؛ می خواهیم سیل حوادث را به نفع نگهداری از جدلی خاتمان برانداز و مزاحم مهار و از آن جلوگیری کنیم. از آنجا که دولت ما مبتنی بر عادت و سنت از روی بی حالی همچنان به نظریه ای باطل و پیامدهای پر از اشتباه آن چسبیده است، چاره ای دیگر نمی بیند جز اینکه دگراندیشان را به پشت میله های زندان بفرستد. ظر فداوران نظریه باطل در قبال اعتراض و

جباریت زود پیر

می شود و مجبور

می شود با «دروغ»

متحد شود زیرا

که زور جز دروغ

هیچ پوششی ندارد.

هنگامی که همه

روژه در زور سهیم

می شوئیم و در

برابر دروغ سر

فرودمی آوریم از

قدرت و شوکت

استبداد اطاعت

کرده ایم

که قدرت جبار بر زندگی مردم چیرگی می یابد، صورتی گلگون از اعتماد به نفس دارد، با اطمینان پرچمی بر می افرازد و فریاد می کشد: «منم قدرت جبار! متفرق شوید تا نگذتان نکرده ام، راه را باز کنید!» لیکن جباریت زود پیر می شود و مجبور می شود با «دروغ» متحد شود زیرا که زور جز دروغ هیچ پوششی ندارد. هنگامی که همه روزه در زور سهیم می شویم

و در برابر دروغ سر فرود می آوریم از قدرت و شوکت استبداد اطاعت کرده ایم.

«عدم شرکت کسی در تزویر» به باور الکساندر سولژنیستین اگرچه در ظاهر دشوار و کم حاصل می نماید اما به مراتب سهل تر از نافرمانی عمومی و مسالمت آمیزی است که گاندی تجویز کرد. او می گوید که روش ما چنین است: هرگز آگاهانه از دروغ پشتیبانی نکنیم! هر گاه فهمیدیم که مرز تزویر از کجا می گذرد از آن خط آلوده پلید پاکشیم! بر اسکلت

مرده ایدئولوژی لباس نپوشانیم، کهنه پاره های از هم در رفته آن را وصله نکنیم تا پایه های دروغ فرو ریزد. اگر بر ترس خود چیره شدیم و از هم پیمانی با نفاق دست کشیدیم در این ملایم ترین روش پایداری، نه مانند اعصاب غذا و خودسوزی، از هرم آتش چشم هامان از حلقه بیرون می زند ونه تهیه آب و نانمان ناممکن می شود؛ ثابت کرده ایم که از حق «آزادی نفس کشیدن آزاده» که زندان از انسان می گیرد می توانیم بهره مند شویم.

منابع

- مجمع الجزائر کولاک، سولژنیستین، الکساندر، ترجمه: توکل، عبدالله، انتشارات سروش، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶، صص ۱۲۰–۱۱۸ ، به نقل از اسرار تاریخخانه ها، کاظمیان، مرضی، نشر قصصیه سرا، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳، صص ۵۹.
- روشنفکران و عالیجنابان خاکستری، شنتالیسکی، ویتالی، ترجمه: میرزا صالح، غلامحسین، نشر مازیار، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹، به نقل از کتاب تاریخخانه ها، صص ۹–۲۲۸.
- زندگی بدون تزویر، راهی به سوی بالا، سولژنیستین، الکساندر، ترجمه: وزیری، روشن، نشر فروزنفرد، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴، صص ۳۴.
- ترجمه تفتیش عقاید، گئی تستاو ژان تستا، ترجمه: افشار نادى، غلامرضا، انتشارات جامعه ایران، چاپ اول، ۱۳۷۹، صص ۱۵۴.
- مدرن ها، جهاننگلو، رامین، نشر مرکز،

سودای بدفروجام حقیقت خواهان

در همین زمینه باید از بیش زمینه های گسترش نفاق عمومی نیز یاد کرد. هروقت شرایط به گونه ای باشد که قدرت در مبنای یکی از تعاریف متداولش درصدد کنترل انسان ها و افکار آنها بر آید، اقدام به آنالیزه کردن اطلاعات، محدود کردن اخبار(سانسور)، هدایت افکار عمومی به سمت خواسته های خویش و… می کند.

یورگن هابرماس، استاد دانشگاه فرانکفورت، زادگاه مکتب فرانکفورت، عقیده دارد که تجدد و توسعه با خود خورد گرایى و رهایی به ارمغان نمی آورد؛ ره آورد آنها، بی خردی ژرف است. وی باور داشت که سرمایه داری از رهگذر تجدد و توسعه با استفاده از وسایل ارتباط جمعی به دستکاری افکار عمومی می پردازد؛ تحمیل نیازهای اجتماعی. اما باید به این موضوع اساسی توجه کرد که شگر دها و ابزار اقدام به دستکاری اذهان در نظام های سلطانی باو شدن ابزارهای کنترل افکار عمومی تغییر می کند.

حتی حکومت های دموکراتیک در جهان کنونی سعی می کنند اقتدار خود را از طریق تلاش برای هدایت افکار شهروندان حفظ کنند. این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که شفافیت عرصه عمومی ممکن است با مغالطه کاری گروهی از حاکمان خود کامه دچار تغییر وضعیت شده و به بهانه نظارت بر زندگی عناصر سیاسی موثر بر جامعه اقدام به کنترل حریم خصوصی شهروندان و در نتیجه بسط سیاست کنترل عمومی نماید.

تحقیقاتی که گروه رسانه ای دانشگاه گلاسکو (GUMG) در دهه هشتاد میلادی در مورد بررسی و کالبد شکافی تولید خیر داشته اند نشان می دهد که خبر یک پدیده طبیعی نیست بلکه مصنوع ایدئولوژی است. اعضای این گروه پژوهشی به این نتیجه رسیده اند که [یک رسانه ی حکومتی] همواره در پوشش خبری منازعات، «رویداد مدارانه» برخورد کرده است و امر دم[را در حالات خشن و آشفته نشان می دهد: در حال تظاهرات. و اما از دیگر سو چنان خبر راپخش می کند که انگار «تمام حقیقت» نزد ایشان است. [این رسانه در واقع «مردم]را معصد» نا «آرامی» و «آشوب» به تصویر می کشد.

«دسیسه برای نادانی» طرح تئوری کسانی است که با تکیه بر خصلت «هویت بودن حقیقت» نادانی رانه همچون نبود ساده دانایی بلکه همچون ساخته و پرداخته نیروهای هول انگیز، منشا دخالت های ناپاک و خبیث می شناسد که روان های ما را فاسد و آلوده می سازند. کارل رمون پوپر عقیده دارد: «این طرز تفکر، انسان ها را واداشت که خود ببندیشند، امیدوارشان ساخت که می توانند به کمک دانایی، خود و دیگران را از بندگی و بینوایی رها سازند. همین فکر بود که علوم جدید را پایه گذاشت، الهام بخش مبارزه علیه ممیزی(سانسور) و سرکوب آزادی اندیشه شد، پایه خود آگاهی ناهم رنگ با جماعت و خرد گرایی بود و محتوای تونیی به شان انسان داد. وی اما شناخت شناسی خوش بینانه بیکن و دکارت را زیر سؤال می برد اگرچه آن را مبنای جامعه آزاد می دانست. پوپر در اواخر عمر با زیر سؤال بردن خاستگاه یگانه ی دانایی می گوید: «به راستی که حقیقت به آسانی دست یافتنی نیست، حتی پس از آنکه بلست آمد نیز می تواند به سادگی از بین برود. گاه اعتقادات باطل می توانند، خواه دسیسه ای در میان باشد یا نباشد، بدون توجه به تمام نتایج تجربی، به طرز شگفت آوری قرن ها دوام بیاورند.»

ولی آیا وضعیت چنانکه پوپر اعتقاد داشت در مورد آگاهی نیز مشابه است؟ آنچه عملا به چشم دیده شده تلاش و کشش گسترده حکومت گران برای محدود کردن اخبار و اطلاعات و به عبارتی هدایت و دستکاری ذهن شهروندان است. آنان می کوشند تا موضوعی خاص را نظیر برگزاری مراسم تشریفات دولتی، مسابقات ورزشی، سخنرانی های بلندپایگان، انتخابات و… به کانون توجه عمومی تبدیل کنند و در مقابل فقر، مواد مخدر، آمار فزاینده قتل و جنایت، رشد حاشیه نشینی، افزایش روسی گری و [اختیار واقعی برخوردار ی آزادی خواهان] و… را مورد بایکوت خبری قرار دهند. گاهی در جهان کنونی به جای روش های مدرس سانسور در گذشته، از بمباران اطلاعاتی برای سرگردان سازی مخاطب استفاده می شود که اتفاقا کارآمد هم بوده است. صرف نظر از تنوع منابع آگاهی در ذهن فرد و جامعه، مسلم است که دست یابی به آگاهی فردی و جمعی از مبانی بروز تغییرات مثبت اجتماعی است، البته اگر نخواهیم مثبت را هم تعریف کنیم.

چگونه یک ملت، قامت خواهد افراشت؟

یورگن هابر ماس، معتقد بود نه مفهوم خالصا سیاسی و نه مفهوم خالصا تبار شناسانه، هیچ یک به لحاظ توصیفی برای تعریف یک خلق کافی نیست زیرا خلق ها در «جریان جاری بودن فرهنگ» ظهور و افول می کنند. اما اگر به لحاظ هنجاری نگاه کنیم آنچه می تواند تقاضای خلق برای استقلال سیاسی را مشروعبت دهد خواست خود گردانی دمو کراتیک است؛ لحظه اخلاقی، آزادی و سیاسی در حیات خلق لحظه ای است که آزادانه عضویت ملت را انتخاب می کند و بنابراین وی، «آزادی مبتنی بر جمهوریت» را بر «آزادی ملت» به لحاظ هنجاری برتر می دانست.

گفته شد که از بنیادهای اصیل دمو کراسی، تحقق خواستن دسترسی همگان به آنچه می خواهند نه آنچه لازم است بدانند می باشد. اما عینی نشدن این خواست چه ارتباطی به ذهنیت های ریا کار می تواند داشته باشد؟

اگر جامعه ای فرضی مانند امپراطوری رم را در نظر بگیریم عبارت «همه راه ها به رم ختم می شود، در تفسیر زبانی به مفهوم وابستگی بی قید و شرط بر آورده شدن آرزوها و خواسته های افراد به میزان بستگی آنها با قدرت حاکم است. در این جامعه ذهنی که ابدا صورتی عینی و بیرونی ندارد، یک فرد برای دستیابی به آنچه به طور متعارف «سعادت» خوانده می شود و شامل شرایط رفاه زستی متناسب با قشرندگی اجتماعی وی می باشد مجبور است خود را به یکی از راه های رسیدن به قدرت برساند و در امتداد همان جاده راه رود تا کامیاب شود و برای رسیدن به کامیابی هم، از این حیث که قدرت دسترسی به اطلاعات انحصاری و محدود «بالقوه» به معنای توان و امکان دستیابی به ثروت و قدرت است فرد ناگزیر می شود «یک رنگی» با وضعیت حاکم را انتخاب کند و با قدرت مسلط هم صدایی و هم نواایی در پیش گیرد که توانا بود هر که بر کار مکر و تدبیر آن دانا بود. اما وقتی بر قامت ناساز بی اندام قدرت جامه ای از «ایدئولوژی» دوخته شود آنگاه زمان مرگ خود آگاهی فرارسیده است.